

هو العليم

بررسی حدیث رفع (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقہ - برائت - جلسہ

صد و ہشتادویکم

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طہرانی

قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از سنت به روایاتی استدلال شده است، **إن شاء الله** روایتی که اصحاب استدلال کرده‌اند و روایاتی که ممکن است مورد استدلال قرار بگیرد - غیر از آنچه که استدلال شده است - به توفیق خدا عرض خواهد شد.

استدلال به حدیث رفع بر برائت

یکی از آن روایاتی که استدلال شده است روایت خصال است و مرحوم ابن بابویه در خصال این حدیث رفع را با سند متصل خودش از احمد بن محمد بن یحیی عطار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَايَا وَالنَّسِيَانُ وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ^۱

این روایت دارای عبارات متفاوت‌های است. نه

^۱ الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷،

مسئله در این روایت مطرح است، آنچه را که بر آن استدلال شده است همان فقره **«ما لَا يَعْلَمُونَ»** است. البته در ارتباط این فقره با سایر فقرات یک مطالبی هست که بعداً عرض می‌شود و بیان کیفیت تطبیق این فقره با سایر فقرات مثل فقره **«ما اضْطُرُّوا إِلَيْهِ»** یا **«ما أُكْرِهوا عَلَيْهِ»** و امثال ذلک خالی از لطف نیست؛ بیان نحوه ارتباط با **«ما لَا يَعْلَمُونَ»** [منظور است].

کیفیت استدلال مرحوم آخوند به حدیث رفع

مرحوم آخوند در کفایه این روایات را اوّل ذکر می‌کند و الزام بر فعل را در صورت جعل به حکم واقعی و **بعبارة أخرى** ایجاب احتیاط را و الزام بر فعل یا الزام بر ترک را، **حکم مجهول** و به مقتضای حدیث رفع این حکم را مرتفع و منتفی می‌داند؛ یعنی در وضعیت جهل مکلف به حکم واقعی، مکلف شک می‌کند - ببینید کیفیت استدلال مرحوم آخوند در اینجا همان نحوه استدلالی است که ما قبلاً در بحث ایجاب احتیاط کردیم منتها مرحوم آخوند در اینجا به یک نحوه دیگری این مطلب را بیان می‌کند -

ایشان می‌فرماید که در اینجا ایجاب احتیاط عبارت از حکم ظاهری است و حکم ظاهری در اینجا مجهول است؛ پس مشمول حدیث رفع خواهد شد؛ یعنی ایجاب احتیاط **حکْمٌ لَا يُعْلَمُ عَلَى طَبَقٍ وَ حَكْمٌ مَجْهُولٌ وَ كُلُّ حَكْمٍ مَجْهُولٌ مَرْفُوعٌ** پس ایجاب احتیاط **مَرْفُوعٌ**.

کیفیت استدلالی که در اینجا مرحوم آخوند مطرح می‌کند - بسیار استدلال متین و متقنی است - این است که در ظرفیت عدم علم مکلف به حکم واقعی مکلف شک است در اینکه آیا مکلف به حکم ظاهری است یا نه؟ حکم ظاهری **مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ لَا يُعْلَمُ لَا يَكُونُ إِلَّا الْإِزَامُ بِالْفِعْلِ أَوْ الْإِزَامُ بِالتَّارِكِ** این **حَكْمٌ ظَاهِرٌ مَلْزَمٌ وَ مَلْزَمٌ؛** چون عدم الزام به فعل و عدم الزام به ترک عبارت از حُسن احتیاط است و در حسن احتیاط کسی شکی ندارد. بحث در حسن احتیاط و در رجحان احتیاط نیست بلکه بحث در الزام احتیاط است. همان‌طور که قبلاً خدمت آقایان عرض کردم در الزام احتیاط است که مکلف مخالفت با الزام را موجب عقاب و موجب مؤاخذه می‌داند و بر طبق آن فتوا می‌دهد و به مردم حکم

می کند به الزام به احتیاط به نحوی که مخالفت موجب عقاب می شود. این همان مضمول ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۱ یا آیاتی که راجع به قول به حرمت و قول به وجوب بود در حالی که علم به حرمت و علم به وجوب در اینجا منتفی است.

در اینجا مرحوم آخوند از همین کیفیت استدلال استفاده می کند و می فرماید که معنای حدیث رفع که دارد: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» منظور از «مَا لَا يَعْلَمُونَ» در اینجا مؤاخذه است البته نفس مؤاخذه عبارت از یک حکم خارجی است، این حکم خارجی مضمول رفع و مضمول وضع نیست و همان طوری که مرحوم حکیم در حاشیه خود می گویند، استحقاق مؤاخذه مرفوع است.^۲ نفس این استحقاق یک امر عقلی است و این امر عقلی مترتب بر مخالفت است؛ چنانچه مکلف مخالفت با **حکم الله** را بکند مستحق عقاب

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۵. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۱۶:

«پس چه کسانی ظلم و ستم آنها از اینها افزون است که بر خدای خود افتراء و دروغ می بندند؟!»

^۲ کفایة الأصول، ج ۳، ص ۱۸.

است و اگر مخالفت با **حکم الله** را نداشته باشد مستحق عقاب نیست. فلهذا مرحوم آخوند می‌فرمایند که در خود استحقاق عقاب **صَرَفاً عَنِ الْمُواخِذَةِ** هم در اینجا اشکال شده است؛ اشکال این است که استحقاق عقاب یک امر عقلی است و از آثار عقلیه مترتب بر فعل مکلف است و وضع و رفع حکم عقلی به ید شارع نیست.^۱

إن شاء الله در بحث استصحاب راجع به اینکه شارع تا چه مقدار و تا چه حد می‌تواند در وضع و رفع و در جعل و نفی آثار عقلی دخل و تصرف داشته باشد، این بحث مهم در آنجا خواهد آمد.

اشکال: اعمال نفوذ شارع فقط در محدوده آثار شرعی

البته در بحث برائت هم خواهی‌نخواهی بحث جعل و وضع و نفی آثار عقلی و همین‌طور آثار عادی و مقارنات با آن اثر شرعی و آن حکم مرفوع هم می‌آید؛ ولی در اینجا به‌نحو اجمال اشکالی که شده این است که شارع فقط در محدوده آثار شرعی

^۱ حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۲۵ - ۲۲۶:

«(قوله: فلا مؤاخذه) یعنی لا استحقاق للمؤاخذه كما هو ظاهر.»

می‌تواند اعمال نفوذ کند اما آثار عقلی نه؛ شارع نمی‌تواند در آثار عقلی یا آثار عادی اعمال نفوذ کند. فرض کنید در بحث استصحاب در آنجا داریم که در صورت شک در بقاء زید، اگر ما علم به بقاء و به حیات زید در خمس سنوات داشتیم می‌توانیم استصحاب حیات زید بعد از خمس سنوات کنیم و زید که فرض کنید در **خمسۃ عشر سنۃ** است الآن حکم به **عشرین سنۃ** کنیم؛ ولی آثار عادی که انبات لَحیه و سایر لوازمات عادیه و امثال آن را دیگر نمی‌توانیم بر او بار کنیم و بر او مترتب کنیم. این را آقایان می‌فرمایند^۱ البته ما در همین جا نظر داریم، حالا این بحث در بحث استصحاب می‌آید.

اصول عملیه برگرفته از اصول عرفیه

برگشت تمام این مطالب به آن نقطه دقیق است که آیا ما اصول عملیه را اصول موضوعه شرعیه به این اعتبار که شرع مؤسس این اصول است بدانیم یا اینکه این اصول موضوعه و مجاری این اصول را جزء مبانی و اصول عرفی بدانیم و شرع به عنوان

^۱ فرائد الأصول، ج ۳، ص ۲۳۳.

مقرّر، نه به عنوان مؤسس اینها را جعل کرده است. اگر ما معتقد شویم بر اینکه تمام این اصول عملیه ما، چه اصول عملیه و چه اصول لفظیه مانند اصل ظهور، اصل عدم قرینه، اصل عدم رعایت **أَكْثَرُ مِنْ مَفْهُومِ الْوَاحِدِ، اَصَالَةِ الْإِطْلَاقِ، اَصَالَةِ الْعُمُومِ** و تمام اینها که بازگشتش به اصول لفظیه است و همین طور راجع به اصول عملیه مانند استصحاب، اصل براءت، احتیاط و اشتغال، اگر ما اینها را اصول عرفیه بدانیم که شارع فقط به عنوان مقرّر و به عنوان مؤید و به عنوان **«أَنَّهُ أَحَدٌ مِنَ الْعُرْفِ»** این اصول را امضاء کرده است، بنابراین آثار و تبعات مترتب بر این اصول عملیه هم وضعاً و رفعاً در محدوده حکم عرف خواهد بود **لَا أَزِيدُ وَلَا أَنْقُصُ؛ إِلَّا فِي بَعْضِ** موارد جزئیّه که در آنجا اشاره خواهد شد که در آن موارد شارع بنا بر مصلحت رعایت احتیاط و الزام را در توسعه و در تضییق و تبعات اصول به عمل آورده است. بناءً علی هذا نکته در اینجا این است که در این مؤاخذه و یا استحقاق مؤاخذه، این اثر از آثار چیست؟ از آثار عقلیه است. وقتی که از آثار عقلیه شد اشکالی که وارد می شود این است که وضع آثار

عقلیه به دست شارع نیست یعنی وضع این یا رفع این به دست شارع نیست. اثر عقلی مترتب خواهد بود؛ مترتب بر آن اصل است «سَوَاءٌ شَارِعٌ نَفَى أَوْ لَمْ يَنْفِهِ وَ سَوَاءٌ شَارِعٌ وَضَعَهُ أَوْ لَمْ يَضَعْ». این اشکالی است که «ما» به عنوان «مای موصول» این اشکال در اینجا وارد شده است. البته صرف یک اشکال است اما حالا...

پاسخ مرحوم آخوند به اشکال

مرحوم آخوند در جواب از این اشکال دو تقریر دارند که یکی را خودشان در متن می‌فرمایند و تقریر دوم را در حاشیه می‌گویند،

تقریر اول در پاسخ اشکال

آنچه را که در متن تقریر دارند می‌فرمایند که عدم مؤاخذه و یا عدم استحقاق مؤاخذه، درست است که این از آثار عقلیه است و شارع هم نمی‌تواند آثار عقلی را وضع یا رفع کند، در این هم ما صحبت نداریم؛ ولی مطلب در اینجا هست که گاهی از اوقات شارع یک حکم شرعی را که وضع و رفعش به ید اوست را وضع یا رفع می‌کند یا آثار شرعیّه

مترتبه بر آن حکم شرعی را وضع و یا رفع می کند.
 من باب مثال در استصحاب وضو آن را که شارع وضع
 می کند فرض کنید طهارتی است که آن طهارت
 مترتب بر وضو است؛ بر این طهارت باز یک اثر
 دیگری را وضع می کند که مسح مصحف باشد و بر
 این وضع می کند؛ باز بر این طهارت صحت صلاتی
 را که با فرض کنید که طهارت وضوی مستصحبه که
 موضوع مترتب بر طهارت است بر او وضع می کند و
 همین طور شارع می تواند رفع کند، شارع می تواند
 بگوید که من در اینجا آن حدث متأخر بر وضو را و
 شک در تقدّم و تأخر سبب برای طهارت که وضو
 هست - این همان استصحاب تیقّن و حدیث - را
 در اینجا موجب نفی طهارت می دانم و آثاری که
 مترتب بر طهارت است را هم نفی می کنم. این رفع
 و وضعش به دست شارع است؛ ولی وضع و رفع آثار
 عقلیه در دست شارع نیست. من باب مثال آن حالت
 نفسانی که به واسطه قرائت قرآن - بر فرض طهارت
 و اگر شخص طاهر باشد - متطهراً آن آثار نفسی
 مترتب می شود، شارع که دیگر نمی تواند آن وضع را
 رفع کند، آن یک عمل خارجی است که در نفس

انسان محقق است و یا محقق نیست. شارع بگوید که من در اینجا آن آثار نورانیت مترتب بر قرائت صلاة و یا تلاوت قرآن را هم استصحاب کرده‌ام، استصحاب که به ید شارع نیست. نورانیت امرٌ خارجي و اثرٌ عقليّیٰ اِنْ كَانَ شَخْصٌ مُّتَطَهِّرًا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ هَذَا الْاَثَرُ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ مُّتَطَهِّرًا لَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ هَذَا الْاَثَرُ. این دیگر وضعش به ید شارع نیست و شارع فقط می‌تواند طهارت را در اینجا وضع و رفع کند، شما می‌توانید فقط مسح مصحف کنید؛ ولی آثار **لو فرض** که آثار روحانیة تلاوت قرآن مترتب بر طهارت باشد، شارع نمی‌تواند آن را وضع کند، این مطلب صحیح است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب «**اثرٌ عقليّیٰ لا کلام فيه ولكن للشارع ان يرفعه برفع علته و للشارع ان يضعه بوضع علته**»؛ یعنی شارع در اینجا می‌تواند جعل استحقاق عقاب کند به جعل علت و به جعل سببش؛ یعنی جعل حکم ظاهری کند که آن حکم ظاهری موجب استحقاق عقاب شود، استحقاق عقاب در چه

^۱ کفایة الأصول، ج ۳، ص ۲۰.

صورت است؟ استحقاق عقاب در صورت تکلیف مکلف به حکم الزامی است. اگر مکلف، مکلف به حکم الزامی بود بر مخالفت این حکم الزامی استحقاق عقاب مترتب است که آن اثر عقلی است؛ اما اگر مکلف، مکلف به حکم الزامی نبود طبعاً استحقاق عقاب هم بر مخالفت آن حکم غیر الزامی مترتب نخواهد بود.

در اینجا است که شارع می‌آید و قدم می‌گذارد و به واسطه رفع حکم ظاهری که رفع حکم ظاهری موجب رفع ایجاب و احتیاط است، ایجاب و احتیاط را برمی‌دارد و به واسطه رفع ایجاب و احتیاط، استحقاق عقاب را برمی‌دارد؛ چون موضوع برای استحقاق عقاب - استحقاق عقاب خودش حکم است - مخالفت با ایجاب و احتیاط است، مکلف با مخالفت با ایجاب و احتیاط مستوجب عقاب است. اگر شارع آمد ایجاب و احتیاط را برداشت [مستحق عقاب نیست] شارع چطور ایجاب و احتیاط را برمی‌دارد؟! با رفع حکم ظاهری؛ می‌گوید که مکلف، مکلف به حکم ظاهری نخواهد بود و وقتی مکلف، مکلف به حکم ظاهری نخواهد بود، بنابراین

الزام به احتیاط ندارد؛ پس «يَتَفَرَّغُ عَلَيْهِ» و اینکه استحقاق عقاب را در اینجا ندارد و با این مسئله مشکل حل می‌شود؛ به توسط یک واسطه در اینجا که همان اثر شرعی است، در اینجا موضوع استحقاق عقاب منتفی می‌شود.

تقریر دوم در پاسخ اشکال

جواب دیگری که مرحوم آخوند می‌دهند [این است که] می‌فرمایند: گرچه استحقاق عقاب یک اثر عقلی است؛ ولی عدم استحقاق عقاب مترتب بر یک حکم ظاهری است، مترتب بر مخالفت شرعی است و مخالفت شرعی؛ مخالفت با تکلیف به دو نحو محقق می‌شود یا مخالفت با حکم الله واقعی، یا مخالفت با حکم الله ظاهری «وَمِنْ حَيْثُ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ، يَنْفِي الْحُكْمَ الظَّاهِرِي»، بنابراین در اینجا نمی‌گوید که «يَنْفِي إيجاب الاحتياط» بلکه همان حکم ظاهری را برمی‌دارد، آن حکم ظاهری که وجوب است را برمی‌دارد، اگر حکم ظاهری حرمت است آن را برمی‌دارد. پس با نفی وجوب و با نفی حرمت - به احتیاط کار ندارند - اصلاً به‌طور کلی

معلول که استحقاق عقاب است آن‌هم برداشته می‌شود.

اشکال مرحوم حکیم بر پاسخ مرحوم آخوند

مرحوم آقای حکیم در اینجا یک اشکالی بر مرحوم آخوند وارد می‌کند و می‌فرمایند که مرحوم آخوند بین اثر شرعی و ایجاب و احتیاط، قائل به واسطه شده‌اند، ایشان می‌فرمایند که حکم ظاهری مجعول من قبل شارع است و این علت است برای وجوب یا آن حرمت، این برای ایجاب و احتیاط علت می‌شود؛ یعنی شارع اولاًبلاول در عالم ظاهر جعل وجوب یا جعل حرمت می‌کند و بعد به واسطه جعل وجوب و یا جعل حرمت، ایجاب و احتیاط در اینجا مجعول می‌شود. ایشان می‌خواهند بفرمایند که اصلاً بین حکم ظاهری و ایجاب و احتیاط فرقی نیست.^۱

این مطلب صحیح است و بین حکم ظاهر و ایجاب احتیاط فرقی نیست؛ یعنی «لَوْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا

^۱ حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۲۷:

«لا يخفى انه ليس على ما ينبغي من جهة... عين وجوب الاحتياط.»

الْعِلْمُ بِالْحُكْمِ الْوَاقِعِ فَلَا بُدَّ أَنْ نَحْكُمَ بِالْفِعْلِ إِمَّا
 بِفِعْلِ الْمُكَلَّفِ بِهِ وَ إِمَّا بِتَرْكِ الْمُكَلَّفِ بِهِ؛ یا وجوب
 در اینجا مطرح است؛ یعنی الزام فعل در اینجا مطرح
 است، ایجاب احتیاط به فعل است یا حرمت فعل و
 كَفَّ نَفْسٍ عَنْ الْفِعْلِ در اینجا مطرح است، این
 ایجاب احتیاط بالنسبه به ترك است؛ یعنی ایشان
 می خواهند بفرمایند که «لَا فَرْقَ بَيْنَ الْحُكْمِ الظَّاهِرِيِّ
 وَ بَيْنَ إِجَابِ الْإِحْتِيَاظِ بَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَيْنُ الْآخَرِ
 وَ هُمَا سَيِّانٌ وَ شَيْءٌ وَاحِدٌ سِوَاءٌ قُلْنَا بِالْحُكْمِ
 الظَّاهِرِيِّ وَ سِوَاءٌ قُلْنَا بِالْحُكْمِ الظَّاهِرِيِّ الْوُجُوبِيَّةِ
 أَوْ التَّحْرِيمِيِّ وَ سِوَاءٌ قُلْنَا بِإِجَابِ الْإِحْتِيَاظِ» .

این مطلب درست است؛ یعنی وجوب فعل یا
 حرمت فعل «لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرَ إِجَابِ الْإِحْتِيَاظِ بَلْ
 نَفْسُهُ» یعنی عبارة أخرى هستند «سِوَاءٌ قُلْنَا إِنْسَانٌ
 أَوْ قُلْنَا أَنَّهُ بَشَرٌ هُمَا مَفْهُومان يُشِيرُ إِلَى شَيْءٍ
 وَاحِدٍ». حکم ظاهر یعنی حکمی که مکلف را به اتیان
 به فعل و یا به ترك فعل ملزم می کند، این همین
 ایجاب احتیاط است و این همان است که ما گفتیم
 خلاف ما أَنْزَلَ اللَّهُ است.

در بحث دلالت آیات قرآن بر عدم ایجاب احتیاط
 می گفتیم که ایجاب احتیاط عبارة أخرى از حکم

است یعنی **سَوَاءٌ** بگوییم که «**هَذَا حَرَامٌ**» و **سَوَاءٌ** بگوییم که «**يَجِبُ الْإِحْتِيَاظُ فِيهِ**» چه فرق می‌کند؟! هر دو یکی است. **سَوَاءٌ** بگوییم که «**هَذَا وَاجِبٌ**» و **سَوَاءٌ** بگوییم که «**هَذَا يَجِبُ الْإِحْتِيَاظُ فِيهِ بِالنَّسْبَةِ بِفِعْلِهِ**».

قول به وجوب احتیاط به نحوی که موجب ترتب عقاب شود... بر مخالفتش عقاب مترتب بشود **عِبَارَةٌ أُخْرَى** وجوب و حرمت است و هیچ فرقی در اینجا ندارد حالا چه اینکه واجب... و قول به وجوب در یک فعل با جهل به آن حکم «**هَذَا إِفْتِرَاءٌ عَلَى اللَّهِ وَ هَذَا حَرَامٌ**» در اینجا مرحوم آخوند همین مطلب را می‌فرمایند.

نقد اشکال مرحوم حکیم بر کلام مرحوم آخوند

این اشکال مرحوم حکیم بر مرحوم آخوند وارد نیست؛ به جهت اینکه مرحوم آخوند توسیطی را که در اینجا می‌فرمایند که عدم استحقاق عقاب مترتب بر **حکم الله** است - **سَوَاءٌ حُكْمُ اللَّهِ** واقعی **أَوْ حُكْمُ اللَّهِ** ظاهری - در حالی که ما می‌دانیم موضوع برای استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب **إِيجاب**

الاحتیاط و عدم **إيجاب الاحتیاط** است، این منظور آخوند نیست که در اینجا این حکم ظاهری غیر از آن حکم ایجاب احتیاط است و این **عبارة أخرى** دفع اشکال اولشان است.

مرحوم آخوند در دفع اشکال به صورت **أولی** می فرمودند که شارع ایجاب احتیاط را نفی می کند؛ ایجاب احتیاط به ید شارع است. نمی خواهند بفرمایند که ایجاب احتیاط یک امر عقلی است؛ بلکه می خواهند بگویند که ایجاب احتیاط یک امر عقلی است. ایشان می خواهند بگویند که ایجاب احتیاط به ید شارع است و رفع احتیاط هم به ید شارع است؛ بنابراین در آنجا اگر شارع ایجاب احتیاط را برداشت یعنی استحقاق عقاب را برمی دارد.

در این جواب دوم ایشان راجع به احتیاط صحبت نمی کنند و اصلاً بحث را روی حکم واقعی و یا حکم ظاهری می آورند و می فرمایند که استحقاق عقاب «**إِمَّا يَتَرْتَّبُ عَلَى الْحُكْمِ الْوَاقِعِي وَ إِمَّا يَتَرْتَّبُ عَلَى الْحُكْمِ الظَّاهِرِي، يَتَرْتَّبُ عَلَى الْحُكْمِ الْوَاقِعِي** لَوْ كَانَ الْمُكَلَّفُ عَالِماً بِحُكْمِ الْوَاقِعِي، يَتَرْتَّبُ الْمُكَلَّفُ عَلَى الْحُكْمِ الظَّاهِرِي لَوْ كَانَ الْمُكَلَّفُ عَالِماً

بِالْحُكْمِ الظَّاهِرِ» در اینجا اشاره کرده است «وَ إِنْهَا [نحن] جَاهِلِينَ بِالنَّسَبَةِ بِالْحُكْمِ الْوَاقِعِ وَ مِنْ نَاحِيَةِ شَارِعٍ يَنْفَى الْحُكْمَ الظَّاهِرِ، يَنْفَى اسْتِحْقَاقَ الْعِقَابِ.» این دلالت نمی‌کند بر اینکه منظور آخوند در اینجا این است که ایجاب احتیاط، معلول حکم ظاهری است و حکم ظاهری وضعاً و رفعاً به ید شارع است؛ پس در اینجا استحقاق عقاب بر ایجاب احتیاط مترتب است. ایجاب احتیاط بر حکم ظاهری مترتب است و شارع با نفی حکم ظاهری ایجاب احتیاط را نفی می‌کند و با نفی ایجاب احتیاط، نفی استحقاق را می‌کند. نه، چنین مطلبی از کلام مرحوم آخوند استفاده نمی‌شود؛ بلکه همان‌طور که خود مرحوم آقای حکیم در اینجا فرمودند نفس حکم ظاهری با نفس ایجاب احتیاط...

تبیین جهت حکم عقل به استحقاق عقاب

...بحث حدیث رفع ادامه دارد و آن این است که اینها می‌گویند که استحقاق عقاب یک امر عقلی است و از آثار عقلیه است و شارع حق ندارد «وَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَرْفَعَ أَوْ يَضَعَ حُكْمَ عَقْلِيٍّ» در اینجا اشکالی که به این مسئله وارد می‌شود این است که این عقل

که حکم به استحقاق عقاب می‌کند، خود این عقل حکم به استحقاق عقابش، در صورت مخالفت با تکلیف شرعی است و نه صرف مخالفت با حکم عقل؛ یعنی در بحث مستقلات عقلیه، حتی مستقلات عقلیه که «الْعَقْلُ يَسْتَقِلُّ بِقُبْحِهِ وَ بِحُسْنِهِ» در آنجا هم مخالفت بر حکم عقل مستحق عقاب نیست؛ بلکه مخالفت با حکم عقل از این جهت مستحق عقاب است و از این نقطه نظر موجب استحقاق عقاب است که عقل در اینجا مخالفت با شارع را تبیین می‌کند؛ چون این مستقلات عقلیه مستقلاتی است که خود شارع هم از این نقطه نظر بر مخالفت با این مستقلات عقلیه حکم دارد و الاً عقل بیاید حکم به وجوب یک شیئی کند یا اینکه به حرمت یک شیء حکم کند، حکم به وجوب عدل کند یا حکم به حرمت ظلم کند، خب بکند استحقاق عقاب برای چیست؟!

یعنی خود عقل که در اینجا قائل به استحقاق عقاب است، خود عقل در حین حکم به استحقاق عقاب می‌گوید که از این لحاظ که حکم به دست

شارع است، اصلاً عقاب به دست شارع است و عقاب که به دست عقل نیست و عقل فقط در اینجا مبین ممیز است یعنی «مِنْ حَيْثُ أَنَّ الْعِقَابَ بِيَدِ الشَّارِعِ مِنْ هَذِهِ الْحَيْثِيَّةِ» مخالفت با حکم عقل از نظر مخالفت با حکم شارع است که موجب عقاب است، نه از نظر خود عقل. درست شد؟! از این ناحیه عقل حکم به استحقاق عقاب می‌کند و این هم یک نکته‌ای است که حتماً باید به این نکته توجه داشت.

تلمیذ: در مستقلات چطور است؟

استاد: ما هم در مستقلات بحث می‌کنیم.

تلمیذ: عقل هم به‌خاطر اینکه اینجا شارع ذم

می‌کند، ما هم ذم می‌کنیم.

استاد: ببینید عقل در بحث مستقلات کاری به

شارع ندارد؛ بلکه می‌گوید که من در حیطة تفکر

خودم حکم به وجوب شیء یا حکم به حرمت شیء

می‌کنم. حکم به قبح یک شیء و بعبارة آخری یا

حکم به حسن به‌نحو الزام می‌کند مانند حسن عدل

و قبح ظلم که همه به عدل و ظلم برمی‌گردد،

مستقلات عقلیه این است؛ یا به عدل و یا به ظلم، این

طرفین برای معادله و این قضیه مبنای برای جمیع

مستقلات عقلیه است. حالا این حکم به حسن عدل و قبح ظلم، این حکمی که عقل می کند آیا مترتب بر این هم حکم به عقاب بر مخالفت می کند یا نه؟ دیگر نمی کند. چرا؟ چون عقاب به دست عقل نیست.

تلمیذ: فرمودید حتی در مستقلات عقلیه؟!

استاد: بله، من همین را می خواهم عرض کنم؛

یعنی عقل در مستقلات عقلیه حکم به حسن عقاب

یا قبح عقاب نمی کند. فقط حکم می کند به اینکه

«الْعَدْلُ وَاجِبٌ وَ مُسْتَحْسَنٌ لِّزَوْمِيَّ وَ الظُّلْمُ قَبِيحٌ

لِّزَوْمِيَّ» عقل فقط به این مقدار حکم می کند؛ متنها

حکم دیگری عقل در اینجا دارد - هم در اینجا و هم

در سایر موارد که از باب دفع ضرر متحمل و

امثال ذلک است و حالا اینها خواهد آمد - آن حکمی

که عقل به حسن عقاب و قبح عقاب مثلاً قبح عقاب

بلا بیان می کند، حکم چیست؟! شارع نگفته است؛

بلکه حکم عقل است. اینکه الآن عقل دارد حکم به

عقاب بلا بیان می کند از چه بابی است؟! از بابی است

که یک صغری و کبری می چیند و یک قیاس درست

می کند و می گوید که «فِي هَذَا الْمَوْرِدِ لَمْ يَحْكَمْ

الشَّارِعُ بِالشَّيْءِ وَ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ لَمْ يَحْكَمْ بِالشَّيْءِ

يَقْبَحُ عَلَيْهِ الْعِقَابُ وَ فِي هَذَا الْمَوْرِدِ يَقْبَحُ عَلَى
الشَّارِعِ الْعِقَابُ حَتَّى إِذَا يُبَيِّنُهُ،، این «حَتَّى إِذَا يُبَيِّنُهُ»
را من حیث المجموع یک حکمی مطرّد و کلی به نام
قبح عقاب بلا بیان می گیریم و الآن در اینجا این را
به عنوان حکم عقلی مطرح و بیان می کنیم. این را
عقل از کجا گرفته است؟! برگشتش به حکم شرع
است. می گوید که چون شرع در اینجا حکم نیاورده
است یا حکم آورده ولی بیان نکرده است و اجمال
گذاشته است «مِنْ هَذِهِ الْحَيْثِيَّةِ يَقْبَحُ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛
یعنی باز مرجع را به حکم شرع برمی گرداند و الاّ
می گوید که اصلاً عقاب به دست من نیست.
می گوید که شارع بدون بیان نمی تواند عقاب کند،
شارع در مقام اجمال نص نمی تواند عقاب کند.
فرض کنید اگر شارع در اینجا بگوید که «أَكْرِمَ
الْعُلَمَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» بعد بگوید که «إِنِّي أُخَصِّصُ
بَعْضَ الْأَفْرَادِ، فَأَنْتَ إِصْبِرْ حَتَّى أُخَصِّصَ بَعْضَ
الْمُسْتَتْنِيَاتِ مِنْهَا» بعد شب جمعه می شود و شارع
بیان نمی کند و وقتی بیان نکرد «يَفُوتُ وَقْتُ
الْإِكْرَامِ»، در اینجا «لَا يَجُوزُ عَلَى الشَّارِعِ الْعِقَابُ»!
مكلف می گوید که من منتظر دستور تو بودم و من

منتظر بودم شما استثناء بنزید و تخصیص بنزید، تا شب جمعه تخصیص نزدید پس من در اینجا گناهی نکردم. شارع می گوید که من که گفتم شب جمعه اکرام کن. می گوید که از آن طرف خودت گفتی که من مبین و مقید می آورم. پس، از این جهت عقل حکم به قبح عقاب بلایان می کند. می گوید که هنوز در اینجا بیان نیامده است که شما دارید عقاب می کنید، حکم را گفتید. در مقام اجمال نصّ و فقدان نصّ و تعارض نصّ، در این سه مورد عقل در اینجا مستقل است و مستقل به قبح عقاب بلایان است. **من أیّ ناحیه؟! «مِنْ نَاحِيَةٍ أَنَّ الشَّارِعَ لَمْ يُبَيِّنِ الْمُرَادَ وَ إِنَّا لَا نَعْلَمُ بِالْحُكْمِ الْوَاقِعِي وَ مِنْ نَاحِيَةٍ أَنَّهُ بِهَذَا الْحَدِيثِ مَثَلًا يَرْفَعُ الْحُكْمَ الظَّاهِرِي وَ يَرْفَعُ الْحُكْمَ الظَّاهِرِي يَنْتَفِي الْعِقَاب»؛** یعنی چون شارع خودش در اینجا احتیاط را برداشته است، عقل هم می گوید که در اینجا استحقاق عقاب نیست. اما اگر شارع در اینجا بیايد ایجاب احتیاط کند، وقتی ایجاب احتیاط کرد؛ یعنی در قبال حکم واقعی جعل حکم ظاهری می کند مثل همان مواردی که ایجاب احتیاط است در دماء، فروج، اعراض و اینها که ایجاب

احتیاط است. در آنجا دیگر عقل حکم به عدم
استحقاق عقاب نمی‌کند چون شارع جعل کرده
است؛ جعل حکم ظاهری.

اللهم صل علی محمد و آل محمد